

تأثیر جهانی شدن بر امنیت ملی کشورها

دکتر مهدی رهبری*

از آن دارد که در سایه فناوریهای پیشرفته و ابزارهای تازه و پیچیده ارتباطی، اندیشه‌ها و در پی آن، کنشها، مرزهای چارچوب ملی را درنوردد و در ظرفی فراملی، گستره‌یی جهانی یابد.

این پدیده چند رویه، گاه چنان پیچیده نمایان می‌شود که داوری بینندگان را با دشواری روبه‌رو می‌سازد. برخی، آن را برنامه‌یی نوشته شده از سوی قدرتهای بزرگ صنعتی می‌خوانند، برخی دیگر، آن را پدیده‌یی خود به خودی می‌دانند که بی‌نقشه و راهنما به پیش می‌رود و... اما، این پدیده، هر چه که باشد و هر سرچشمه‌یی که برای آن اندیشیده شود، به شکلی گریزناپذیر، جوامع گوناگون را در پرتو خود می‌نشانند. در این میان، آنچه از اهمیت بناچار برخوردار است، آنکه؛ ظرفیتهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و

پیشگفتار

جهان امروز؛ که در آن از کمرنگ شدن قیدوبندهای جغرافیایی و نزدیکی پیوندهای گوناگون - از سیاسی و اقتصادی گرفته تا فرهنگی - بیشمار می‌شنویم، جهانی که در آن فروریزش پایه‌های دیرین هویت، همراه با رخنه‌پذیری مرزهای جداسازی انسانها از یکدیگر و دولت - ملتها از هم، نوید دنیایی نو، ولی، ناآشنا و گاه دلهره‌آور را به همراه دارد؛ جهانی است که با واژه جهانی‌شدن در گفته‌ها و نوشته‌ها خودنمایی می‌کند. این واژه؛ که با گشودن جای خود در گفتمانهای دانشگاهیان و روشنفکران، می‌رود تا در رده‌های پایین‌تر نیز هویت خود را در کنار عوامل شناساکننده این هویت، پایدار کند؛ نشان

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران

ملی و فرهنگی کشور را با خطرات عمده‌یی روبه‌رو خواهد کرد - همه و همه، بر امنیت ملی کشورها اثر می‌گذارد. زیرا، امنیت ملی هر کشوری، به اندازه چیرگی آن کشور بر سرنوشت خویش و رویارویی بموقع، زود و درست آن با بحرانها بستگی دارد. بررسی و پردازش گسترده هر يك از این حوزه‌ها؛ طرحها، نوشته‌ها و راهکارهای فراوانی را درخواست می‌کند، که در این مجال تلاش شده تا از گوشه‌یی از پیامدهای پدیده جهانی شدن؛ یعنی تأثیر آن بر امنیت ملی پرده برداشته شود.

بازشناسی واژگان

۱- جهانی شدن

بریده‌های تاریخی زندگانی سیاسی بشر را - به دور از گروه‌بندیهای امروزی - می‌توان بر پایه واژگان ویژه‌یی از یکدیگر بازشناخت. فئودالیسم، امپریالیسم، ناسیونالیسم، منطقه‌گرایی و مانند اینها، هر يك در زمانهای ویژه‌یی واژه نمادین تاریخ سیاسی بشر بوده است. بی‌شک، واژه «جهانی شدن» نمایانگر چیرگی زمينه‌های گوناگون فعالیت‌های بشر در سالهای پایانی هزاره دوم و آغازین هزاره سوم میلادی است.

«جهانی شدن»؛ در زبان فارسی، برابر با واژه Globalization به کار رفته است. Globalization to globalize اسم مصدر جعلی است که خود از صفت global ساخته شده است. در فرهنگهای زبان، برای این صفت، از سه معنا یاد شده است: ۱- گرد، مثل توپ یا کره ۲- گفتمانهای دربرگیرنده کره زمین و اصولاً سراسر جهان ۳- کلی یا جهانشمول. مصدر to globalize، با نگاه به معنای سوم ساخته شده است.^۱

به هر روی، از آنجا که جهانی‌گرایی، جهان‌گستری یا جهانی شدن؛ جملگی دلالت بر دگرگونیهای همه‌جانبه در همه زمینه‌های جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارد؛ هر پژوهشگری، به جهانی شدن از دیدگاهی ویژه می‌نگرد و از این نگاه است که تعریفی ویژه از جهانی شدن به

تکنولوژیک جوامع گوناگون، چگونه در گذرگاه چنین پدیده‌یی قرار می‌گیرند؟ به سخن دیگر، این جریان، چگونه از سوی جوامع یاد شده به‌عنوان يك فرصت یا يك تهدید، خوانده می‌شود و شیوه رویارویی با آن کدام است؟

از سوی دیگر؛ در میان زمینه‌های گوناگون به چالش کشیده شده از سوی پدیده جهانی شدن، برخی، زمینه امنیت و امنیت ملی را پنهان‌ترین - اما از پر اهمیت‌ترین - زمینه‌های بر سر راه این پدیده برمی‌شمردند. چیرگی اندیشه دگر شدن، سلطه تفکر عدم قطعیت، کاهش سرچشمه‌های دیرین هویت آفرین و رخنه در خلوت‌های امن فرهنگها؛ از مواردی است که دلمشغولان گیرودارهای امنیتی در چارچوب جهانی شدن، از آن یاد می‌کنند. اینان، امنیت ملی را مفهومی ناگزیر بازنگری می‌دانند تا در چارچوبهای تازه، درخور دستیابی، نگهداری و افزایش باشد.

در این حال، کشورهای چون ایران که دارای ارزشهای آمیخته دینی با فرهنگ ملی و تلاش در راه ناوابستگی سیاسی به قطبهای زورمدار جهانی بوده، با این که همواره در گذر چالشهای عمده‌یی در گستره جهانی هستند، ناگزیرند درحوزه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در این چهار راه پر آشوب جهانی، برای برون‌رفت خویش؛ راهی را در میان دیگران بگشایند. چالشهای سیاسی؛ مانند این که افکار عمومی در پرتو اندیشه رسانه‌های بدون مرز و جهت‌دهی از سوی آنها قرار گیرد، یا حرکت‌های هماهنگ با کشورهای دیگر برای پایداری نظام موجود جهانی، به رهبری زورمداران تا کشور در تنهایی نماند، نیز موج کثرت‌گرایی، بویژه در مسائل قومی و خرده فرهنگها - که از دشواریهای عمده امروزی کشورهای چند فرهنگی است - پدیده‌های اقتصادی، مانند گشایش مرزها به روی کالاهای خارجی و چیرگی قدرتهای بزرگ اقتصادی دنیا، که خود کفایتی کشورها را به چالش می‌کشد و سامانه اقتصادی کشور را پیرو دگرگونیهای جهانی می‌سازد، همچنین، رخدادهای فرهنگی و اجتماعی - که هویت

دست می‌دهد.

جهانی شدن؛ از دیدگاه پژوهشگرانی که بر رویه اقتصادی این پدیده نگاه می‌کنند، «ادغام شدن» بازارهای جهان در زمینه‌های بازرگانی و سرمایه‌گذاری مستقیم و جابه‌جایی سرمایه، نیروی کار و فرهنگ در چارچوب سرمایه‌داری و آزادی بازار است. از دیدگاه این شناخت، نقطه اوج جهانی شدن، کاهش فرماندهی دولت به سبب گسترش فعالیت شرکت‌های بزرگ چند ملیتی است. کوتاه سخن آنکه «عصر جهانی شدن، عصر تحول عمیق سرمایه‌داری برای تمام انسانها است.»^۲

به دور از شناختی که بر پایه نگرش اقتصادی محض از جهانی شدن یاد شد، این پدیده را می‌توان به فرایندهایی بازشناسی کرد که بر پایه آن «همه مردم جهان در یک جامعه فراگیر جهانی به هم می‌پیوندند.» امانوئل ریشر Richter؛ «جهانی شدن را شکل‌گیری شبکه‌یی می‌داند که طی آن، اجتماعاتی که پیش از این در کره خاکی دور افتاده و منزوی بودند، در وابستگی متقابل و وحدت جهانی ادغام می‌شوند.»^۳

گروهی دیگر از پژوهشگران، جهانی شدن را از پیامد آن بر حاکمیت و تعریف بازیگر اصلی پهنه بین‌المللی، یعنی دولت ملی می‌نگرند. در نگاه این پژوهندگان، با توجه به دگرگونیهای فراگیر ارتباطی - تکنولوژیک و ورود بازیگران تازه (از جمله افراد حقیقی و حقوقی، شرکتها و سازمانهای بین‌المللی و سازمان ملل) به گستره بین‌المللی، نقش دولت تا اندازه زیادی رنگ باخته است. در این معنا؛ دولتها تصمیم‌گیرندگان تنهای پهنه بین‌المللی نیستند و به دیدگاهی دیگر، گونه‌یی پلورالیسم تصمیم‌گیری بر پیوند میان واحدهای نظام بین‌الملل حاکم است.^۴

هواداران و مخالفان «جهانی شدن» نیز شناختها و دیدگاههای خود را در اثبات نظر خویش درباره این پدیده نو پیدا به دست می‌دهند. مانوئل کاستلز، با اشاره به زمانه اطلاعات، جهانگرایی را پیدایش گونه‌یی جامعه شبکه‌یی می‌داند که در دنباله راه سرمایه‌داری، پهنه اقتصاد، جامعه و فرهنگ را دربرمی‌گیرد.^۵ دیوید هلد در کتاب دموکراسی و نظم جهانی (۱۹۹۶)، این پدیده را رهروی به سوی گونه‌یی دموکراسی جهانشهری (cosmopolitan democracy) می‌بیند که همزمان، چندگانگی فرهنگی و اقتصادی را نیز در خود خواهد داشت.^۶

بیشتر مخالفان «جهانی شدن» را اندیشمندان چپ‌اندیش (New Left Review) تشکیل می‌دهند. دیدگاههای زیگموند باومن و پل سوییزی، نمونه‌های آشکار مخالفت با روند «جهانی شدن» است. درحالی که سوییزی جهانی شدن را دنباله راه سرمایه‌داری می‌داند - که پیشتر آغاز شده است - زیگموند باومن در این باره می‌نویسد: «جهانی شدن،

○ «در یک جامعه رو به مدرن شدن، امنیت سخت‌افزار نیست، گرچه ممکن است آن را دربرگیرد، امنیت نیروی نظامی نیست، گرچه ممکن است آن را فراگیرد و امنیت فعالیت دیرینه نیست، گرچه ممکن است آن را دربر داشته باشد. کشور رو به توسعه‌یی که در واقع توسعه ندارد، نمی‌تواند امن بماند. به این دلیل مهم که شهروندان و کنشگران آن قادر به کنار گذاشتن طبیعت انسانی خود نیستند و در بسیاری از اوقات، دست به ناملایماتی می‌زنند که می‌توان آن را «شورشهای ناشناخته» نامید... اکنون، دیگر امنیت کشورها در دست نیروهای نظامی نیست، بلکه، به موازات نیروهای نظامی، الگوی اقتصادی و رشد سیاسی در یک کشور و در دیگر کشورها، نقشی برابر دارند. برآوری امنیت، امروزه تنها در سایه سلاح و زور و بازوی نظامی نیست، بلکه، در گرو اندیشه انسان و در سایه توسعه است. امنیت، همان توسعه است و بدون توسعه امنیت وجود ندارد.»

نامعلومی، سرکشی و خصلت خودرایی امور جهان؛ یعنی نبود يك مركزيت، يك كانون نظارت و يك هيأت رهبري است...» از اين رو، جهاني شدن به باور زيگموند باومن؛ چيزي جز بي نظمي تازه جهاني و شكل تازه هرج و مرج چيره بر پيوند بازيگران در گستره جهاني نخواهد بود. محمد عابد الجابري، واژه «جهانگرایی» را برای این پدیده رو به رشد، بیشتر می‌پسندد. از نگاه وی، جهانگرایی دارای يك سامانه جهاني است و همان گونه که بیشتر سامانه‌های جهاني در ابعاد گوناگون دادوستدهای بشر رخنه کرده و تأثیر داشته‌اند، جهانگرایی نیز زمينه‌های گوناگونی همچون سرمايه، بازرگانی، خرید و فروش، پيوستارها، سياست، اندیشه و (حتا) ايدئولوژی را در پرتو و دربر می‌گیرد. وی، جهانگرایی را «در حيطه و محدوده سياست نوعی ابزار ژيوپوليتيکی» می‌داند که «در راه تعميم يك روش و گسترش يك تمدن و انتقال آن به ساير کشورها، به کار برده می‌شود». الجابري، با جداسازی میان دو واژگان جهانگرایی و جهاني شدن؛ جهاني شدن را نمود مثبت شکستن مرزهای تنگ فرمانروایی ملی، «به استقبال يك جهان رفتن، آشنا شدن با فرهنگهای ديگر و احترام گذاشتن به آرا و نظريه‌های ديگران» می‌داند و در برابر؛ جهانگرایی را به نادیده گرفتن ديگران، رخنه در فرهنگهای ديگر و ميدان برخورد ايدئولوژیها بازشناسی می‌کند.^۷

گروهی نیز؛ جهاني شدن را مرحله‌ی از تاريخ می‌دانند که تنها، يك طرح و استراتژی سياسی و اقتصادی نیست؛ هرچند نمودهای روشن آن، به صورت مسائل سياسی و اقتصادی دیده شده است. این گونه نگرش به جهاني شدن؛ بیشتر به دیدگاه فيلسوفان نزديك است. فيلسوفان اين زمان، به پشتوانه نگاهی که درباره جهاني شدن دارند، به دو گروه تقسيم می‌شوند: گروهی که؛ جهاني شدن را به «دگر شدن» بزرگ انسان بازشناسی می‌کنند و گروهی ديگر که جهاني شدن را يك رخداد زودگذر می‌دانند. برخی در گروه دوم، که جهاني شدن را در زمينه اصول نوگرایی مطرح می‌کنند و آن را رهروی به

سوی بریایی دموکراسی در سراسر جهان می‌دانند، با روند جهاني شدن همراه هستند. اما، برخی نیز جهاني شدن را خطری برای همه فرهنگها و باورهای دینی می‌دانند و خاموشی در برابر آن را روا نمی‌دانند و با رفتار و پندار، به رویارویی با آن می‌پردازند. گفته می‌شود که جهاني شدن؛ هم يك پروسه (روند و پيش آمد) و هم يك پروژه (طرحی که سوداگران سياسی و اقتصادی در انداختند) است. رضا داوری، واژه «طرح» را برای جهاني شدن درخور می‌داند، «اما، نه طرح سياسی و اقتصادی که سياستمداران و اقتصاددانان آن را در انداخته باشند. اين طرح، طرح پايان تاريخ نوگرایی است. در اين طرح و زمينه است که؛ یکی بریایی هميشگی ليبراليسم را می‌بيند و دیگری از برخورد و جنگ می‌گوید و برخی قدرتهای بزرگ و کوچک جهان را نیز به آشوب و خشونت می‌کشند.» در این نگرش؛ جهاني شدن عامل و علت سست شدن نوگرایی نیست، بلکه، به دليل ضعيف شدن ريشه‌های نوگرایی، انتشار آن بدون درنگ و به تندی صورت می‌گیرد و در همه جا به گرفتن آثار و ظواهر بسنده می‌شود؛ «یعنی همه جهان باید به ظاهر متجدد شود و حتا، اگر لازم باشد که این نتیجه با اعمال خشونت و قهر حاصل شود، پروایی نیست».^۸

از آنچه گذشت؛ شاید بتوان جهاني شدن را به بازشناسی کارسن راس «عصر کاهش فاصله‌ها» و به شناخت مانوئل کاستلز دوران «ظهور جامعه شبکه‌ی» تعریف و روشن کرد. جهاني شدن؛ فرایندی است که نقطه آغازین آن بناچار در زمانه ما قرار نمی‌گیرد، بلکه گامی از دنباله دگرگونیهای است که از دوران مدرنیته ایجاد شده است. در عصر سياسی کنونی، برخی اندیشمندان بیشتر دوست دارند تا از واژه «جهاني سازی» بهره‌گیری کنند و آن را اراده‌ی سياسی یا اقتصادی می‌شناسند که می‌خواهد جهان را یکپارچه و همگن سازد و خواه ناخواه به تصميمگیری مراکز ویژه سياسی در جهان وابسته است، در حوزه پيوندهای اجتماعی؛ جهاني شدن را به صورت گسترش پيوندهای اجتماعی (در اثر پيشرفت

با این که در میان اندیشمندان درباره تعریف امنیت ملی، هم‌اندیشی وجود ندارد، مسلم است که بر آوردن و نگهداشت امنیت ملی - با هر نگرش و تعریفی که از آن داده شود - از هدفهای نخستین، اصلی و پایدار دولتهای ملی در سامانه بین‌المللی کنونی شمرده می‌شود. اما، ابزار و راههای فراهم‌آوری آن در پرتو شرایط دگرگون‌شونده بیرونی و درونی دولتهای ملی و سامانه بین‌الملل، ناهمسان و گوناگون است. با آگاهی به دگرگونیهای سامانه بین‌الملل و ویژگیهای حاکم بر پیوند میان دولتها؛ دوگونه تعریف از امنیت ملی را می‌توان شناسایی کرد. نخست، تعریف دیرین امنیت ملی که بیشتر دربرگیرنده رهیافتهای پیشین در پیوندهای میان ملتها است و دوم، مفهوم تازه امنیت.^{۱۰}

در رهیافت گذشتگان؛ به امنیت ملی، بیش از آنکه به روشن‌سازی مفهوم «امنیت» پرداخته شود، به ریشه‌های نامنی و دلایل پدیداری آن نگاه می‌شود. از این رو، برای تبیین وضع نامنی - که در صحنه بین‌الملل همواره سازمانهای سیاسی درگیر آن هستند - دو سطح تحلیل در نظر گرفته می‌شود. سطح تحلیل خرد؛ که نگاه به افراد و دولتهای ملی دارد و سطح تحلیل کلان؛ که رویکرد به سامانه بین‌الملل دارد. آنجا که فرد و طبع بشری وی، به‌عنوان موجودی با سرشت پلید و خواهان جنگ و خونریزی، ریشه اصلی نامنی انگاشته می‌شود و یا در کنار آن ساختار نادرست دولتها و جوامع گوناگون سرچشمه نامنی و ترسهای امنیتی شناخته می‌شود، سطح تحلیل خرد است.

گروه دیگری از کارشناسان، نه فرد و نه دولتهای ملی را سرچشمه پدیداری نامنی در پیوندهای حاکم بر بازیگران ملی روابط بین‌الملل می‌دانند. این گروه؛ که رئالیستهای نامداری، همچون هانس مورگنتا در آن جای می‌گیرند، براین باورند که ماهیت سامانه بین‌المللی ناامن است و گونه‌ی هرج و مرج و آشوب همیشگی بر آن فرمانروا است. این گروه؛ وجود هراس و ترس هر واحد سیاسی از سوی واحد سیاسی دیگر در سامانه بین‌الملل را عامل

فناوری و دستاوردهای فنی) در سرتاسر جهان تعریف می‌کنند، که در آن، جوامع دور از هم، چنان به یکدیگر وابسته می‌شوند که پدیده‌های محلی از رویدادهایی تأثیر می‌پذیرند که در مناطق دوردست شکل می‌گیرند. در این صورت، جهانی‌شدن يك فرایند چند سويه و چند لایه و ملامال از احتمال، عدم قطعیت، پایداری و ناپایداری است.^{۱۱} از ویژگیهای دنیای جهانی‌شدن، وابستگی قاعده‌مند در همه پیوندهای اجتماعی موجود بر روی کره زمین است. در بافت جهانی شده؛ هیچ پیوند ویژه، یا مجموعه‌ی از پیوندها نمی‌تواند به شیوه تکراری یا جداگانه وجود داشته باشد. هر رشته از پیوستگیها، با رشته‌ی دیگر در پیوند است و همواره در پرتو آن قرار می‌گیرد. از این رو، در فرایند جهانی‌شدن؛ با زنجیره‌ی از همکنشهای بهم‌پیوسته و نه دوجانبه، بلکه، چند جانبه روبه‌رو هستیم. گفتنی اینکه؛ جهانی‌شدن همیشه به معنای همگونی یا بهم‌آمیختگی کامل نیست، بلکه، جهانی‌شدن؛ به معنای پیوندهای گسترده‌تر، دادوستدهای بیشتر و گسترده‌تر و برداشتن مرز میان قلمروهاست. جهانی‌شدن؛ به خودی خود، فرایندی فراگیر و همگرا است. اگر چه این پدیده، بیش از هر چیز چیرستی اقتصادی و مادی دارد، اما، از آنجا که گونه‌ی پیشرفت تمدنی به‌شمار می‌رود، در برابر همه پیشرفتهای مهم تمدنی دیگر، از اهمیت فرهنگی و غیرمادی بسزایی برخوردار است.

۲- امنیت ملی

بر آوردن امنیت ملی، ضامن ماندگاری هر کشور بوده، زندگانی سیاسی - وبی‌تردید - زندگانی معنوی کشور وابسته به آن است. از سوی دیگر، در میان کشورها این اصل روشن پذیرفته شده است که بر آوردن هدفهای دیگر (سیاست خارجی) در گرو نگرش از این هدف، با همه سازه‌های وابسته به آن است. اهمیت و نگرش ویژه بنیادهای سیاسی به مقوله امنیت ملی؛ تنها در نگهداشت ماندگاری آنها خلاصه نمی‌شود، بلکه، بر آوردن امنیت ملی، نمایانگر «توانایی» برای ماندگاری است.

ماندگاری، بهداشت، بهزیستی اقتصادی، محیط زیست و حقوق بشر (که همان حقوق سیاسی آزادی بیان و اجتماع است). ۲- تهدیدهای غیر بین‌المللی برآمده از منابع انسانی (از جمله، خطراتی که امنیت داخلی کشوری را تهدید می‌کند، مانند درگیریهایی قومی) ۳- خطرات طبیعی (مانند زمین لرزه، برش و نابودی جنگلها). آنچه پیدا است، دگرگونی در گونه تهدیدهایی است که امنیت ملی کشور را به خطر می‌اندازد و نشان از پیدایش دگرگونی در مفهوم این واژه و نیز نگرش انسان نوین (پس از جنگ سرد) به این مفهوم تازه دارد.^{۱۳}

با دگرگونی در سامانه بین‌الملل؛ مفهوم امنیت ملی نیز دچار دگرگونی شده است و اگر در گذشته (با دیدگاه پیشین) ابعاد نظامی بر مفهوم امنیت ملی بازیگران پهنه بین‌المللی سایه افکنده بود، با دگرگونی در سامانه بین‌الملل، مسائل عمده دیگری، مانند امور اقتصادی و مسائل زیست محیطی، نقش بسیار مهمی را در روشنگری مفهوم امنیت ملی بازی می‌کنند.

فزون بر آن، مفهوم امنیت ملی در ابعاد پیشین و پسین، دارای ناهمسانیهایی چشمگیری نیز در برخی دیگر از موارد است. مانند اهمیت بازیگران سیاسی فراملی و فروملی (شرکتهای چندملیتی)، گسترش شبکه پیچیده وابستگی دوسویه اقتصادی، پذیرندگی روزافزون اصول سرمایه‌داری و گسترش فناوری پیشرفته نظامی (مانند فناوری سلاحهای اتمی). در مفهوم تازه امنیت ملی؛ مسائلی که پیشتر تنها «درونی» شمرده می‌شدند، اینک ابعاد منطقه‌یی و جهانی یافته‌اند. خطرات زیست محیطی، مواد مخدر، تروریسم، بهداشت، کنترل جمعیت، پیوستاریهای ماهواره‌یی - اینترنت و یورشهای فرهنگی و بالاخره و شاید مهمتر از همه، مسأله بحران انرژی، از جمله مسائل جهانی است که بازیگران سامانه بین‌الملل را - خواه ناخواه - درگیر کرده و به گونه‌یی به هم پیوند می‌دهد. به گفته برژینسکی:

«نقطه آغاز کنکاش در باب امنیت ملی باید با شناسایی صحیح ماهیت تغییرات عصر ما همراه باشد. به باور من، چهار انقلاب پیوسته با هم، دنیای

بالقوه فعالیت در راه پایداری و ماندگاری در گستره بین‌الملل می‌دانند. در این تعریف از ناامنی؛ به رویه تحلیل کلان نگاه شده است. اندیشمندان وابسته به این گروه، امنیت - بویژه امنیت ملی - را بیشتر ذهنی می‌دانند و شاخصهای چهارگانه‌یی برای این وضع ذهنی می‌پندارند که به نظر می‌رسد در گزینش چنین شاخصهایی، از چهار عامل اصلی تعیین کننده ریچارد روزکراس در بیان تعادل یا عدم تعادل سیستمهای بین‌المللی کمک گرفته‌اند. عوامل چهارگانه روزکراس، بدین قرار است: سمت‌گیری نخبگان، اندازه کنترل نخبگان، منابع موجود در دسترس نخبگان، کنترل‌کنندگی و ظرفیت سیستم برای بستن راه ناهنجاریها. شاخصهای چهارگانه ذهنی بودن مفهوم امنیت نیز بر پایه درک و خشنودی نخبگان یک کشور استوار است: اندازه اعتباری که نخبگان یک کشور برای نیروهای تهدیدکننده می‌پذیرند، اندازه پیوندی که آنها می‌توانند با عامل یا عوامل تهدیدزا برقرار سازند، اندازه توانایی (داشته‌ها و نداشته‌های) «خودی» در رویارویی با «دیگری» و آخر اینکه اندازه اعتبار، فوریت، اولویت و مرکزیت ارزشها و آنچه مورد تهدید است، تا کجا است.^{۱۱}

در تعریف تازه نیز؛ امنیت ملی از بالاترین هدفهای دولتها است و تنها به واسطه دگرگونی در سامانه بین‌الملل، ابزار دستیابی و برآوردن آن دگرگون شده است. از عمده ناهمسانیهایی تعریف پیشین و پسین از امنیت ملی آن است که؛ در تعریف پیشین، دو رویه اصلی جهتگیری خارجی و ماهیت نظامی بسیار چشمگیر است. اما، در تعریف پسین از امنیت ملی، بیشتر به نقش «عوامل خارجی» و «عوامل اقتصادی» در امنیت، می‌پردازد. در تعریف عوامل اقتصادی؛ کارهای غیرنظامی، از جمله محیط زیست، دانش فنی و مسائل اقتصادی قرار می‌گیرد.^{۱۲} سازه‌های تازه امنیت، با پافشاری بر خطرات غیرنظامی شناسانده می‌شود. دیتریش فیشر - با پافشاری بر چنین خطراتی - سه دسته سنجه برای گروه‌بندی تهدیدات علیه امنیت ملی می‌شناسد: ۱- تهدیدهای بین‌المللی. برای نمونه؛ خطر برای

زمینه «بازدارندگی»، «تهدید»، «بکارگیری زور»، «حق دفاع مشروع» و... صورت گرفت. پس از میانه‌های دهه ۱۹۶۰ و با پیدایش متغیرهای تازه در گستره بین‌الملل، رویکردهای چندی و یا به سخن دیگر، ابعاد گوناگون دیگری وارد بازشناخت مفهوم امنیت ملی شد. در همین راستا، گرایشهای روزافزون جهانی به مسائل اقتصادی، نظامی، اجتماعی و... فزونی می‌گرفت؛ ورود بیش از یک صد کشور تازه استقلال یافته در پهنه بین‌المللی و اُفت اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم، روند رو به افزایش تشنج‌زدایی میان دو ابرقدرت، سترون ماندن رهیافت بازدارندگی عقلانی در روشنگری و بازشناسی مسائل امنیتی، بستر درخوری را برای پیدایش مفهوم تازه از امنیت ملی فراهم آوردند. در این بستر، برخی از کارشناسان دهه هفتاد و پس از آن، با پافشاری بر واقعیت‌های برآمده از جنگ جهانی؛ روش‌های اقتصادی را در گفتمانها و پژوهشهای خویش آوردند. برخی دیگر نیز در سایه هولناک ترس‌آورهای اتمی - تنها در دسترس چند ابرقدرت بزرگ - به این دست‌آورد رسیدند که دیگر هیچ کشوری به گونه‌ی فراگیر از دید امنیتی (بوژه امنیت بیرونی) «بیمه» نیست و «هیچ کشوری بر این پایه، به گونه فراگیر مستقل نیست». در پرتو دیدگاههای اقتصادی است که استتلی هافمن امنیت ملی را «پشتیبانی يك ملت از یورش فیزیکی و محفوظ داشتن فعالیت‌های اقتصادی آن از جریان‌ات ویران‌کننده بیرونی» تعریف می‌کند. اما، با آغاز امواج وابستگی دوسویه اقتصادی و گشوده شدن مرزهای ملی، بازیگران پهنه بین‌المللی و دگرگون شدن ماهیت پیوندهای بین‌المللی آنها - که شماری، از آن به نام امواج جهانی شدن یاد می‌کنند - در برداشت از امنیت ملی نیز، دگرباشیهای شگرفی پدید آمد. توسعه اقتصادی - که زمانی تنها راهبرد رهایی از دشواریها و دستیابی به امنیت پیش‌روی انسان سده بیستم به‌شمار می‌آمد - خود به پیدایش ناامنیهای بی‌شماری در زمینه‌های زیست‌محیطی، اجتماعی، رفتاری، سیاسی و اقتصادی پایان گرفت، که تلاش برای چیرگی بر

معاصر را دستخوش تحول کرده است: انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی، انقلاب اقتصادی و انقلاب نظامی. پیامدهای این چهار انقلاب به‌طور هماهنگ روی سامانه بین‌الملل، رقابت دو ابرقدرت، پایداری و همترازی نظامی آنها آشکار است و در آینده ابعاد گسترده تری پیدا خواهد کرد.^{۱۴}

پیامد جهانی شدن بر امنیت ملی

والتر لیپمن، نویسنده آمریکایی، در تعریفی از امنیت ملی می‌گوید: «يك ملت، زمانی دارای امنیت است که در صورت دوری از جنگ بتواند ارزشهای اساسی خود را حفظ کند و اجتماع انسانی خود را فارغ از هرگونه تهدید به سوی توسعه هدایت کند و در صورت اقدام به جنگ بتواند آن را پیش ببرد.»^{۱۵} امروزه، ابعاد داخلی و خارجی امنیت ملی در هر جامعه به هم پیوند خورده است و فراهم‌آوری امنیت ملی هر کشوری، بازتاب و در پیوند با امنیت ملی کشورهای دیگر است. از این رو، شاخصهای اصلی و آغازین امنیت ملی، یعنی: نگهداشت استقلال و یکپارچگی ارضی، استواری آسایش همگانی و پایداری سیاسی، نگهداری و گسترش ارزشهای ملی، در همه کشورها، کمابیش، یکسان است. با آغاز جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری نخستین موج بررسیهای امنیتی و نیز آمدن غیرنظامیان به گستره زدوخوردها و گفتمانهای امنیتی، پیش‌بینی می‌شد که سازه‌های تازه‌ی وارد بازشناخت مفهوم امنیت ملی شود، اما، اختراعات اتمی - هسته‌یی و موشک‌های قاره‌پیما و مسائل مربوط به فناوریهای تازه تسلیحاتی، همچنان راهبردهای امنیتی را به خود وابسته و در بسته نگهداشت. پس از جنگ جهانی دوم و به خطر افتادن امنیت دولتها با سلاحهای هسته‌یی، پرسش اصلی فراروی اندیشمندان آن بود که، دولتها چگونه می‌توانند با بودن سلاحهای کشتار جمعی (که تنها در دست چند قدرت است)، به ابزار سیاست دست یازند؟ پهنه سامانه بین‌الملل، از دهه ۱۹۵۰ شاهد تلاشها و فعالیت‌های زیادی درباره راهبردهای گوناگون در زمینه امنیت ملی بود. پژوهشهای بنیادینی در

خوشبینانه است. افزایش رشد اقتصادی در این زمینه پیامد اندکی دارد. حتّاً، می‌توانم بگویم که، رشد اقتصادی بیشتر به گونه‌ی، مسائل امنیتی را در اجتماع پدید می‌آورد که تا پیش از آن، مطرح نبوده است.»^{۱۷}

آشکار آنکه؛ پیوند میان «امنیت» و «جهانی شدن»؛ یا به دلیل نو و تازه بودن پدیده جهانی شدن و یا به دلیل پیچیدگی و ناروشنی که هنوز در برداشت از «امنیت» هست، به روشنی دیده نمی‌شود. جهانی شدن، با رویه‌های گوناگون خود و پیامدهای گسترده‌ی که در دادوستدهای بشری تا به امروز داشته است، معنای ویژه‌ی از امنیت را دربرمی‌گیرد؛ که برخی از اندیشمندان این حوزه، آن را به «ناامنی» برای بسیاری از بازیگران سیاسی حاضر در ترازمندیهای سیاسی بین‌المللی، بازشناسی می‌کنند. چنین ناامنیهایی، به دلیل کاستیهای ساختاری در سامانه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای جهان سوم، بیشتر برای این دسته از کشورها پدید می‌آید. پس، برآستی؛ «ناامنی جهانی» یکی از رویه‌های جهانی شدن نیست، بلکه؛ برداشت ویژه‌ی از «ماهیت» جهانی شدن است.

پیش از این دیدیم که در مفهوم دیرین، امنیت ملی دارای رویه‌های درونی و برونی و نیز نظامی بود. ناامنی نیز، به همین گونه، در زیر نگاه ویژه اندیشمندان علوم سیاسی بوده است. از این رهگذر، توماس هابز، شاخصه‌هایی را برای امنیت و در پی آن ناامنی شناسایی کرده است: «و آنچه برای آدمیان امنیت [لازم] را برآورده می‌کند، گردهمایی و همبستگی گروه کوچکی از ایشان نیست، زیرا، در گروه‌های کوچک؛ افزایش شمار اندکی به یک گروه یا گروه دیگر، برتری توانمندی یکی را تا اندازه‌ی بسنده باشد و همین خود موجب انگیزه یورش و نبرد می‌شود.» هابز «کثرت» را شاخص مهمی در برآوری امنیت کشورها می‌داند. بنابراین، واژه «ناامنی» را می‌توان در رفتار «دیگری» و برپایه «کثرت» دشمن ارزیابی کرد. «کثرت» می‌تواند از

آنها، هم اکنون رسالتی جهانی در پاسداری از امنیت، شمرده می‌شود. رابرت مک‌نامارا در کتاب «جوهره امنیت» در این زمینه، چنین یادآور می‌شود:

«در يك جامعه رو به مدرن شدن، امنیت سخت‌افزار نیست، گرچه ممکن است آن را دربرگیرد، امنیت نیروی نظامی نیست، گرچه ممکن است آن را فراگیرد و امنیت فعالیت دیرینه نیست، گرچه ممکن است آن را دربرداشته باشد. کشور رو به توسعه‌ی که در واقع توسعه ندارد، نمی‌تواند امن بماند. به این دلیل مهم که شهروندان و کنشگران آن قادر به کنار گذاشتن طبیعت انسانی خود نیستند و در بسیاری از اوقات، دست به ناملایماتی می‌زنند که می‌توان آن را «شورشهای ناشناخته» نامید... اکنون، دیگر امنیت کشورها در دست نیروهای نظامی نیست، بلکه، به موازات نیروهای نظامی، الگوی اقتصادی و رشد سیاسی در يك کشور و در دیگر کشورها، نقشی برابر دارند. برآوری امنیت، امروزه تنها در سایه سلاح و زور و بازوی نظامی نیست، بلکه، در گرو اندیشه انسان و در سایه توسعه است. امنیت، همان توسعه است و بدون توسعه امنیت وجود ندارد.»^{۱۶}

برآیند سخن مک‌نامارا آن است که؛ ناهماهنگی توسعه اقتصادی يك کنشگر ویژه با امواج توسعه اقتصادی جهانی، پیامدی جز ناامنی برای آن کشور به‌همراه نخواهد داشت و در پایان، به شورشهای ناشناخته کشیده می‌شود، که گرت جی. دیویس Gareth G. Davis آن را «بحرانهای اجتماعی» می‌نامد. دیویس، براین باور است که بازپس ماندن از دگرگونیهای جهانی، نه تنها به گشودن فراگیر «بحرانهای اجتماعی» پایان نمی‌پذیرد، بلکه، به خاطر افزایش همزمان چشمداشتهای و درخواستهای انسان، عملاً ناامنیهای بی‌سابقه‌ی را در پی می‌آورد: «به روشنی باید بگویم که این ادعا که امنیت اجتماعی از رهگذر تسریع در فرایند رشد اقتصادی توان می‌گیرد، اشتباه است. پژوهشهای مؤسسه امنیت اجتماعی (Social Security Administration) نشان می‌دهد که چنین نگرشی بسیار

حیث افراد، ابزار و فناوریهای نبرد شناخته شود. «کثرت گروهی که آدمیان بتوانند برای امنیت خود بدان اعتماد کنند، به موجب هیچ عدد مطلق مشخص نمی‌شود، بلکه، برحسب مقایسه با کثرت دشمنانی که در دل ایشان هراس می‌افکنند، تعیین می‌گردد؛ و آن کثرت وقتی کافی است که برتری دشمن، آشکارا چنان زیاد نباشد که تعیین کننده نتیجه جنگ بوده و به همین دلیل وی را به جنگ تحریک کند.»^{۱۸}

پدیده جهانی شدن، با رویه‌های گوناگون خود - که همانا برآمده از رویه‌های گوناگون دادوستدهای انسان این زمانه است، می‌کوشد تا از چارچوب تنگ تعریف هابز از امنیت و پیامد آن ناامنی پا را فراتر بگذارد. این «چارچوب شکنی» در الگوی دولت - ملت بیشتر به چشم می‌خورد. جهانی شدن در پی این چارچوب شکنی، برآستی، رویه دگرگون ساختن چارچوب توان سیاسی دارد که «ثبات» بسیاری از نظامها بر آن استوار است. به باور استوارت کلگ Stewart Clegg؛ در فضای پدید آمده از ساختار شکنی جهانی شدن، «ارتباطات» از اهمیت بسزایی برخوردار می‌شود. در این حال، به یمن ارتباطات - که پایه مدل «مدارات قدرت» وی را تشکیل می‌دهد - انجام کارهای لازم برای روند زندگانی واحدها پدید می‌آید.^{۱۹} در گفتمان کلگ؛ هنوز بایسته‌های نگهداری هویت ملی به چشم می‌خورد. اما، همین بایسته‌ها در طرح «جامعه شبکه‌یی» مانوئل کاستلز Manuel Castells، در عمل کنار گذاشته شده است. وی باور دارد که با پایان عصر اطلاعات و آغاز «عصر ارتباطات»، بشر در هزاره سوم؛ گام به راهی گذاشته است که جهان در آن به ارگانسیم (اندام‌واره) یکتایی تبدیل شده و همه افراد (حقیقی و حقوقی)، واحدهای سیاسی و دیگر بازیگران تازه عرصه نظام بین‌الملل، اندامهای این «جامعه شبکه‌یی» هستند. روشن است که با انگاشت چنین الگوهای تازه برای سامانه بین‌الملل؛ نه تنها مقوله امنیت و رویه‌های آن دگرگون شده و ماهیت تازه‌یی به دست می‌آورند، بلکه، در پیامد آن، تعریف

از ناامنی نیز دچار دگرگونی می‌شود. چنین دگرگونی، که کاستلز از آن با نام «تکانی سخت» یاد می‌کند، به باور وی، پایه و بنیان نهادهای اصلی جامعه؛ همچون دولت ملی را به پرسش می‌گیرد: «... این دگرگونی هزاره، به دور از این که زمان آن را چگونه بینگاریم، برآستی دوران دگرشدن است... فشار جهانی شدن ثروت و اطلاعات و محلی شدن هویت و مشروعیت، پی‌ریزی نهادهای اصلی جامعه، همچون پدرسالاری و دولت ملی را به چالش کشیده است.»^{۲۰}

نتیجه آن که؛ به باور کلگ و کاستلز، دشواری پیش‌روی انسان هزاره سوم، مسأله رویارویی با ساختار تازه‌یی است که مرزهای ملی را شکسته و بنیادی فراملی و یا به گفته کاستلز «شبکه‌یی» را پی‌ریزی کرده است. در این میان، نخستین و زورمندترین حس پدید آمده در مردم جهان - بویژه جهان سوم - چیزی جز احساس «ناامنی» نخواهد بود. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی - که در دهه‌های پیاپی، هم‌اورد اصلی ابرقدرت دیگری در سامانه بین‌الملل بود - بیم و هراس در هم شکستن پایه‌های مفهوم دولت - ملت را با خود به همراه داشت؛ که پیش از آن بسیاری از بازیگران به آن تکیه داشتند. تا آنجا که؛ به باور برخی از کارشناسان جهانی شدن، اگرچه در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی ممکن است نوید پیشروی به سوی جهانی شدن يك دسته را بدهد، اما، در زمینه امنیتی، در واقع به «جهانی کردن ناامنی» (Global-izing of insecurity) کشیده خواهد شد.

یکی از گفتگوهای مهم در زمینه امنیت و پیامدهای پدیده جهانی شدن را، باری بوزان در انداخته است. وی، در بیشتر نوشته‌ها و کارهای پژوهشی خود، به دنبال گونه‌یی پیوند میان شناساگران امنیت و پژوهندگان صلح است. بدین معنا که؛ وی براین باور است که سازه‌های زیادی - از جمله وابستگی دوسویه اقتصادی و آسیب‌پذیریهای همگانی - در برابر تهدیدات زیست‌محیطی، پدید آورنده «سرنوشت مشترک برای همگی واحدهای

سیاسی و وابستگی دوسویه امنیتی آنها» شده است. بوزان باورمند است که؛ آگاهی نسبی بر پایان یافتن کاربرد راهبرد امنیت ملی در برابر وابستگی دوسویه یاد شده، گونه‌ی سامانه بین‌المللی، با مشخصه «آنارشی فراگیر» را پدید آورده است. یعنی، همان وضعی که کاستلز از آن به نام «ناامنی جهانی» یاد می‌کند. در هنگامه ناامنی جهانی یا «آنارشی فراگیر» بوزان، دیگر نیروی نظامی - به‌عنوان یکی از ابزارهای سیاست خارجی - همانند گذشته و در مفهوم پیشین امنیت ملی کاربرد ندارد. وابستگی دوسویه در زمینه امنیت ملی - که از رویه‌های مشخص جهانی شدن امنیت است - بدان معنا است که امنیت‌های ملی یکتا؛ تنها آن هنگام که در کنار و در پیوند با همه سیستم قرار می‌گیرند، درک شدنی هستند. از دیدگاه باری بوزان؛ دگردیسی امنیت ملی، در پرتو دگرگوئی‌های زمانه جهانی شدن؛ از امنیت ملی یکنای بازیگران عرصه سامانه بین‌الملل، به مفهوم امنیت بین‌المللی، صورت پذیرفته است.^{۲۱} پترس غالی (دبیر کل پیشین سازمان ملل متحد) نیز در سال ۱۹۹۲ به این مهم پرداخته است. وی باورمند است که امنیت ملی؛ در پی از رواج افتادن درگیری شدید و دامنه‌دار میان دولت‌ها، به امنیت بین‌المللی دگرگون شده است. اما، همین برداشت نیز دارای پیچیدگی و همزمان، ناشناخته و ویژه‌ی است: «درک معنای واژه صلح خیلی آسان، اما، مفهوم امنیت بین‌المللی بسیار پیچیده است.»

پيامد جهانی شدن بر امنیت ملی را، با بررسی چگونگی بازتاب آن بر حاکمیت دولت‌ها نیز می‌توان دنبال کرد. باری بوزان؛ مفهوم امنیت بین‌المللی را بازتاب دهنده مجموعه‌ی از دگرگوئی‌های سیستمی می‌داند که بر تصمیمگیری دولتمردان اثر می‌گذارد. کارشناسان برای دولت‌های سرزمینی، پنج ویژگی برمی‌شمارند: نخست، دولت سرزمینی دارای قلمرویی است که به شکل آشکار و با خطوطی روشن، از دولت‌های دیگر جدا شده است؛ دوم، این قلمرو مطلق است؛ یعنی هیچ قدرت دیگری غیر از خود همان دولت، در آن شناسایی نمی‌شود. سوم،

دولت در قلمرو خود، هم قانون و هم اختیار اعمال زورمدارانه را در انحصار دارد، مگر آنکه، خودخواسته، این انحصار را رها کند، مانند دولت‌های عضو اتحادیه اروپا که برای هدف‌های ویژه‌ی پذیرفته‌اند که قانون اروپا را بر قانون‌های ملی خود برتر شمارند (توانمندی دولت، همه کسانی را که در سرزمین زندگی می‌کنند، دربرمی‌گیرد). چهارم، دولت ملی بدون میانجی بر شهروندان خود فرمانروایی دارد، و نه از راه مراجع میانجی، که زیر دست و تا اندازه‌ی خودمختار باشند مانند سرزمین‌های فئودالی یا گونه‌های ویژه‌ی امپراتوری‌هایی که پیشتر رایج بود. و سرانجام؛ فرمانروایی مستقیم بر ساکنان از سوی نهادهای مرکزی دولت ملی، مستلزم درجه معین از برخورد یکسان و همگون با ساکنان کشور است.^{۲۲} جهان کنونی، کمابیش دویست دولت در خود دارد. پایان جنگ سرد برای شماری از دولت‌ها - آنهایی که در اردوگاه کمونیسم بودند - دوران سیه‌روزی و فروپاشی بود. در برخی نواحی، به دلایلی ویژه، دیگر توانمندی دولت و سازماندهی آن در میان نیست. برای این دشواری‌های منطقه‌ی، دلایل ویژه‌ی می‌توان یافت. در چنین شرایطی؛ نه تنها دولت‌های تازه استقلال یافته، بلکه، حتا برخی از قدیمی‌ترین و از لحاظ سنتی زورمندترین و با پایدارترین دولت‌ها، از انجام مسئولیت‌های ناتوان مانند که در گذشته با موفقیت به انجام می‌رساندند، (نمونه آشکار آن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است). در این شرایط، حتا، برقراری امنیت عمومی و خصوصی برای اشخاص و اموال - که دولت‌های پیشرفته غربی از بابت آن به خود می‌بالیدند - دیگر تضمین شده نیست (رخداد یازده سپتامبر و فروپاشی تندیس نشان امنیت داخلی آمریکا - که پس از شوروی خود را ابرقدرت بی‌چون‌وچرای سامانه بین‌الملل می‌دانست - گواه خوبی بر این گفتمان است). پیدایش بازیگران فراملی کوشنده در کشورها، جدای از اثر و قدرت آنها، به این معنا است که دولت دیگر کنترل فراگیر را بر آنچه در

قلمرو سرزمینی‌اش می‌گذرد، ندارد. در این وضع، ممکن است دولتها ناگزیر به گفتگو با این قدرتهای فراملی، درست همانند دیگر قدرتهای حاکم، شوند. این موضوع، خود نمایانگر فراگیرتر شدن وظایف دولت در آستانه هزاره سوم میلادی بود.

امروزه آشکار شده است که با پایان سده بیستم، جهان با تنگناهایی روبه‌رو است که گشودن آنها، در خور همکاری و برنامه‌های گروهی جهانی است. بنابراین، با پیدایش نیروهای فراملی (NGO های بین‌المللی) و درون ملی (قومیتها) که در راستای گسترش فناوری و انقلاب داده‌ها - مانند دستیابی به اینترنت و ماهواره - به‌وقوع پیوست؛ اختیارات، انحصارات و کارکردهای دولت تنگتر شده است. با وجود این، برخی از کارشناسان که دید خوشبینانه‌تری درباره دگرگونیهای پایان سده بیستم و اختیارات دولت دارند، جایگاه کنونی دولتها را بحرانی نمی‌دانند. با پدیداری اقتصاد فراملی - که بیشتر دادوستدهای آن از کنترل دولتها بیرون است - پیدایش نهادهای منطقه‌یی و جهانی، مانند اتحادیه اروپایی، سازمانهای بانکی بین‌المللی و جنبش فناوری در زمینه ترابری و ارتباطات، مرزهای سرزمینی تا اندازه زیادی جایگاه خود را از دست داده است. اما، ناامنیهایی پدید آورده که پاسخگویی به آنها، دیگر تنها با اقدامات نظامی میسر نیست. برخی کارشناسان، برای گشودن چنین بن‌بستی، راه برون‌رفت «کوچک، زیباست»، یا همان جایگزین کردن واحدهای سیاسی کوچکتر به جای واحدهای بزرگتر را پیشنهاد می‌کنند. این گروه بر این باورند (البته نه با اطمینان) که؛ دشواریهای بنیادی دولت دیرین، تنها با کوچک شدن اندازه آنها زوده می‌شود؛ زیرا، بی‌شک واحدهای سیاسی کوچکتر، به این دلیل که از دوری میان کانون توانمندی و شهروندان کاسته شده است، به هرروی، از واحدهای بزرگتر پیشین بهتر هستند. در این واحدها، از بیگانگی شهروندان و زورمداران، کاسته می‌شود. در پاسخ به این گفتمان؛ بندیکت اندرسن می‌گوید: «حتّا در چنین اجتماعی هم ممکن است شهروندان از راه

لایه‌های دیوانسالاری با اندازه‌های گوناگون رخنه‌پذیری، از تصمیم‌گیرندگان جدا شوند.»^{۲۲} گروهی نیز به دنبال پاسخ به تنگناهای دهه‌های پایانی سده بیستم، به کمک «کارکرد باز توزیعی دولت» هستند. این گروه باور دارند که؛ نقش دولت در رفتارهای حاکمیتش، تنها در دریافت درآمدها و بازپخش آن میان مردم، در سنجه سودهای همگانی می‌گنجد. به هر روی، چه با الگوی «کوچک، زیباست» و چه با اندیشه «باز توزیعی»، دولت ملی هنوز بهترین سازه‌یی است که بویژه از دید سیاستهای دموکراتیک، هم‌اینک می‌توان به آن دسترسی داشت. زیرا، بنیادهای از ملی برتر، فراملی و جهانی، جای چندان مطمئنی را برای خود نگشوده‌اند. در گفتمانهای امنیتی نیز این گروه باور دارند که به دلیل سامان نیافتن شبکه کشورهای هم‌اندیش، پشتگرمی به یک سامانه امنیت دسته جمعی و یا بین‌المللی، هنوز بسیار زود و ناپخته دیده می‌شود. در این میان، کشورهای جهان سوم، در گذرگاه زبانهای بیشتری هستند. اگر پنداشته شود که پس از استقلال سیاسی کشورهای جهان سوم، سامانه سرمایه‌داری در زمانه چند ملیتیها، حالت یورش خود را به حاکمیت ملی جوامع دیگر از دست داده، یک گمراهی است. فشارهای اقتصادی، از جمله تحریمهای اقتصادی، ایجاد کانونهای بحران در سایه پشتیبانیهای نظامی و سیاسی دولتها بر ضد دولتهای دیگر، گویای این است که با پایان یافتن سامانه دو قطبی و ستیز و دشمنی میان قدرتهای بزرگ و نیز جنگهای سرد و گرم، دوران تازه‌یی از نبرد میان دولتها آغاز شده که در آن؛ مسائل اقتصادی، حقوق بشر و... نمایندگی قدرتهای بزرگ را بر عهده دارند. به سخنی دیگر؛ مسائل امنیتی و تعریف امنیت ملی، با پیدایش پدیده جهانی شدن در ابعاد گوناگون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، رویه دیگری یافته است؛ که دیگر در زمینه نظامی خلاصه نشده و کارهایی مانند بازدارندگی، دیگر پاسخگوی امنیت، به عبارتی ناامنی بازیگران گستره بین‌الملل نیست.

چنانکه دیدیم، بازنگری در برداشت از امنیت ملی، بر این نکته اشاره دارد که دامنه تازه مسائل، فراگیرتر از تهدیدهای نظامی هستند که به موضوعات تهدیدکننده امنیت بین‌المللی افزوده شده است. اگر در سده‌های نوزدهم و بیستم، واژه امنیت، به‌طور عمده به امنیت نظامی گفته می‌شد، رفته رفته و با آغاز روند جهانی شدن، رویه‌های تازه‌یی به امنیت افزوده شده است. به سخن دیگر؛ در بازشناسیهای روابط بین‌المللی، انگاشت بر این بود که امنیت در کارهای جهانی، چیزی جز نگرانی از یکپارچگی کشورها و درگیری مسلحانه نداشتن، نبوده است. امروزه، دیدگاه کشورها به امنیت نظامی، به دلیل روند کاهنده دستیازی به زور برای برآوردن درخواستهای خود، رفته رفته رنگ باخته و جای خود را به فراهم‌آوری آسایش و توسعه اقتصادی، امنیت اجتماعی و فرهنگی داده است. دلیل پیدایش چنین دگرذیسی در مفهوم امنیت، در پیشرفتهایی است که در زمینه‌های حقوقی، فناوری و بازرگانی پدید آمده است. گردآوری و گسترش حقوق بین‌الملل، پیشرفتهای سریع فناوری، آسان شدن جریان‌های اندیشه و بیش از جمله مهمترین سازه‌های این دگرگونی است. البته، گفتنی است که پس از رخداد یازده سپتامبر و سخت کردن سیاست نظامی گرایانه دولت آمریکا، از اهمیت رویه‌های تازه امنیت کاسته شده است و پیش‌بینی می‌شود «تا فروکش کردن ترس روانی برآمده از چالشهای امنیتی تازه، جهان تماشاگر پیشتازی سیاستهای نظامی باشد».^{۲۴} روند دگرگونی مفهوم امنیت نظامی را می‌توان در گذر پیشرفتهای فنی و قدرت نظامی، دگرگونی در استراتژیهای نظامی، ساختار نیروهای نظامی، تهدیدات نظامی تازه، خلع سلاح و کنترل تسلیحات نظامی پی‌جویی کرد. به‌طور کلی؛ پیدایش فناوریهای تازه، همواره در روی آوری به جنگ و شیوه‌های آن، نقش مهمی داشته است. به گویشی دیگر، قدرت نظامی، با به کار گرفتن فناوری، برتری خود می‌افزاید و با دگرگونیهای برآمده از جهانی شدن، وضع و نوع تهدیدات نظامی سنتی نیز

دگرگون شده است. به سخن دیگر؛ تهدیدات امنیتی، به‌گونه دیگری در میان است. گسترش ارتباطات و افزایش وابستگی دوسویه کشورها؛ تهدیدات نظامی - امنیتی را جهانی کرده است. همین؛ تشویق و ترغیب مداخلات را فرا منطقه‌یی می‌کند که گونه‌یی تهدید امنیتی را برای حاکمیت کشورهای آن منطقه در بردارد. از بیشترین تهدیدات نظامی تازه تروریسم، سلاحهای کشتار جمعی و جنگهای ناشناخته را می‌توان نام برد. با پایان یافتن جنگ سرد و فروکش کردن دشمنی میان قدرتهای بزرگ، نگاهها، به‌طور روزافزونی به جنگها و زدوخوردهای داخلی، ستیزه‌های قومی و ناهنجاریهای انسانی پیامد آنان، برگشت. شاید نخستین نمود جهانی شدن در پیوند میان دولتها و رفتار کشورها، آن باشد که از جنگ جلوگیری می‌کنند؛ زیرا، درگیریهایی نظامی میان کشورها برای کنترل قلمروها، رهاورد چندانی برای دلمشغولیهها و سود بیرون از قلمرو آنان ندارد. در بخشهایی از جهان که جهانی شدن گسترش بیشتری پیدا کرده، دولتها با بازارها و شبکه‌های ارتباطات فراجهانی نیرومندی روبه‌رو هستند که روز به روز بر وابستگی دوسویه آنها می‌افزاید. از این‌رو؛ درگیریهایی نظامی، خیلی بر کارکرد این گونه شبکه‌ها اثر زیانبار خواهد گذاشت و آنها را به شدت ناکارآمد خواهد کرد. نقش اندیشه همگانی درون کشورها، یا شهروندان و نخبگان قدرتمند را در این کشورها - که تعهدات به مسائل جهانی و وابستگی به جوامع جهانی را گسترش داده‌اند - نباید نادیده گرفت. گسترش اندیشه و احساس وابستگی به جوامع جهانی، باعث می‌شود که کمتر به فکر هواداری از شیوه‌های گذشته ستیز برای گرفتن یک کشور دیگر بیفتند. کارشناسان، براین گفتمان، چنین گواهی می‌دهند که به احتمال زیاد؛ در پی جهانی شدن است که کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی، پس از ۱۹۴۵ با یکدیگر وارد جنگ نشده‌اند.^{۲۵} با همین استدلال، درگیری نظامی میان کشورهای خاور آسیا، اتحادیه اروپایی و آمریکای شمالی نیز در چشم‌انداز نیست.

گسترش حکومت فرادولتی، یعنی برپاداری نهادهای فراملی برای بازبینی برنامه‌های دولتها، امکان بیشتری را برای کنترل تسلیحات فراهم آورده است. برای نمونه؛ پیمان‌نامه‌های چندجانبه‌یی که آزمایش و ساخت کلاهکهای هسته‌یی را محدود کرده‌اند و پیمان بازداری از گسترش سلاحهای هسته‌یی، که در ۱۹۶۸ از سوی سازمان بین‌المللی انرژی اتمی پیشنهاد شد، از گسترش سلاحهای هسته‌یی در زرادخانه‌های کشورها جلوگیری کرده است (در اینجا سخن از اندازه پیروزی این پیمان‌نامه‌ها نیست). همچنین، بازرسیهای جهانی بر سلاحهای بیولوژیک و مینهای زمینی نیز گسترش یافته است. پیدایش نهادها و سازمانهای فرادولتی نیز راههای تازه‌یی برای برون رفت از بگومگوها گشوده است. برای نمونه؛ از دهه ۱۹۵۰، سازمان ملل متحد، برنامه به اصطلاح پاسداری از صلح در درگیریهای میان کشورها را آغاز کرده و در دهه ۱۹۹۰ در جنگهای داخلی، کمکهای انسان‌دوستانه در خور توجهی را ترتیب داده است.^{۲۶} با وجود این، پدیداری مسأله فراقلمروگرایی - که با پیدایش ناظران بین‌المللی نمود یافت - امنیت بشر را در هر زمینه، در برابر خطرهای نظامی فزوتتر نکرده است. حتّاً، می‌توان گفت که از میانه‌های سده بیستم، «صلح» در میان کشورهای عمده جهان، به صورت کابوس نابودی - چنان که مردم هیچ‌گاه تجربه نکرده بودند - نگرهبانی شده است. با این که جنگ سرد پایان یافته و حتّاً پس از اجرای پیمان‌نامه‌های استارت یک و دو، در دنیا هنوز هم به اندازه‌یی کلاهک هسته‌یی هست که برای نابودی همه آدمیان بسنده است.

جهانی شدن و نظامیگری، از راههای دیگر نیز با یکدیگر پیوند نزدیکی دارند. برای نمونه؛ تلفن دو سال پس از اختراع، در میدان جنگ به بهره‌گیری رسید. شبکه‌های رایانه‌یی، نخستین بار در ۱۹۶۹ در نیروهای نظامی آمریکا به کار برده شد و از آن پس، بسیاری از عملیات نظامی - فزون بر فروگیری سرزمینها - بر یورش به سامانه‌های رایانه‌یی همگرا

خواهد شد. نقش شرکتهای جهانی در تولید و فروش تجهیزات نظامی را نیز نباید فراموش کرد. فروشندگان جهانی، جنگ‌افزارها و تسلیحات نظامی را برای کشورهای کم‌توان و نیز برای شورشیانی که با این کشورها در جنگ هستند، فراهم می‌کنند. از این‌رو می‌توان گفت که جهانی شدن؛ به دلیل آسان شدن پیوندهای بازرگانی - که یکی از آنها بازرگانی آسانتر جنگ‌افزارهای نظامی است - موجب تهدید امنیت ملی کشورها نیز شده است. فزون بر آسان شدن بازرگانی تسلیحات نظامی، دشواریهای زیادی؛ مانند نبود کردن محیط زیست، افزایش فقر، بیکاری، ناهنجاری فرهنگی و شکاف اجتماعی را، نیز می‌توان از جمله نمونه‌های تهدیدکننده امنیت ملی کشورها برشمرد.^{۲۷}

همان‌گونه که بیشتر گفته شد؛ در جهان امروز، امنیت، موضوعاتی بیش از مسائل نظامی را دربرمی‌گیرد. در نتیجه دگرگونیهای جهانی؛ مسائل زیست محیطی در گفتمان امنیت، اهمیت ویژه‌یی یافته است. پیشرفتهای فناوری، تواناییهای بی‌اندازه‌یی برای دستکاری نیروهای طبیعی در اختیار انسان گذاشته است. از سوی دیگر، فناوریهای جهانی گرایش فراوانی به آلوده‌سازی دارند. برای نمونه؛ بیشتر نیروی برقی که پیوندهای جهانی را برآورده می‌کند، با نیروگاههای هسته‌یی و سوخته‌های فسیلی تولید می‌شود، که فرآورده‌های جانبی آنها هوا، زمین و دریا را آلوده می‌کنند. رخدادهای هسته‌یی و کاهش قطر لایه ازن، فزون بر افزایش احتمال بروز انواع سرطان، موجب از میان رفتن گوناگونی زیستی و در پایان تهدید زندگی در کره زمین می‌شود. با چنین دورنمایی و با افزایش آگاهی بشر درباره پیرامون خود و ایجاد حساسیت روزافزون به مسائل زیست محیطی، جهانی شده است که نخستین نمود آن افزایش آگاهی مردم از آسیب‌پذیر بودن زندگی و هراس همگانی از آینده محیط زیست انسان است. این هراس همگانی، دست آخر، به احساس ناامنی ملی خواهد رسید.^{۲۸}

بخشی از ناداری را نیز می‌توان به جهانی شدن

دانش اندوزی نارسا و یا دستمزد و مزایای ناپایدار می‌دانند. البته، این گروه، به پیوند داشتن میان جهانی شدن و بیکاری درستیزند و به دید آنها؛ از دست دادن کار، یکی از دشواریهای ناپایدار بازسازی اقتصادی در واکنش به آزادسازی بازرگانی و سرمایه‌گذاری جهانی است. هواداران و ناهمراهان جهانی شدن؛ هر دو می‌پذیرند که در سده بیست‌ویکم، بیکاری؛ سختیهای زیادی برای دنیا درست خواهد کرد. برپایه برآوردهای سازمان ملل متحد در دهه ۱۹۹۰؛ از ۲/۸ میلیارد نفر نیروی کار در دنیا، نزدیک به ۸۰۰ میلیون نفر بیکار و بیش از ۷۰۰ میلیون نفر نیمه بیکار بوده‌اند. همین گزارش نشانگر آن است که بجز کشورهای به تازگی صنعتی شده، بیشتر کشورهای شمال دچار کمبود فرصتهای شغلی درآمدها هستند. پیوندهای گوناگون و مهمی را می‌توان میان جهانی شدن و افزونی بیکاری یافت. برای نمونه؛ بخشهای مالی، اطلاعاتی و ارتباطی، در سنجش با صنایع تولیدی و استخراجی قدیمتر، به نیروی کار کمتری نیاز دارند. نمونه نامور این گفته؛ شرکت مایکروسافت است که با پانزده هزار نفر کارمند در زمینه فناوری اطلاعات کار می‌کند که در برابری با بزرگترین تولیدکنندگان تسلیهای آغازین، کارکنان کمتری دارد. بهم آمیختن و فراچنگ آوردن شرکتها، همواره شمار زیادی از کارکنان آنها را بیکار کرده است. ناسازواران جهانی شدن، این پدیده را با افزایش بیشتر بیکاری همراه می‌دانند. زیرا، با افزایش انبوه سرمایه ملی (در اثر پیشرفتهای فنی و آسانتر شدن تولید)؛ به جای سرمایه‌گذاری در طرحهای کارآفرین در اقتصاد واقعی، به اسناد مالی تبدیل شده‌اند، تا آنجا که خرید و فروش سهام ارز، سرمایه‌گذاران را با سود بالاتر برانگیخته است. از سوی دیگر؛ جهانی شدن موجب کاهش امنیت شغلی در برنامه‌های میانه‌روی ساختاری شده است. در بیشتر سیاستهایی که دولتها با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی همراهی دارند، کوچک شدن چشمگیر دستگاههای اداری دولتی پیشنهاد شده است و در کنار آن، هیچ‌گونه برنامه‌یی برای به

پیوست داد. برای نمونه؛ دولتهای کشورهای جنوب و خاور، در بازسازی اقتصادی و برای رسیدن به سرمایه‌داری جهانی، دچار تنگناهای اقتصادی چندی شده‌اند. برآستی؛ برای این کشورها، بیش از آنکه آسایش بیشتری برای مردم آنها بیاورد، تبدیل به مرحله‌یی شده که گروههای آسیب‌پذیر را خیلی زیر فشار گذاشته است. بحران اقتصادی کشورهای جنوب، با افزایش بدهی آنها که مربوط به نسبت بحرانهای جهانی به آنها است، تناسب دارد. «بدهیهای فرامرزی کشورهای جنوب، از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۷، شش برابر شده و نزدیک به ۲/۲ تریلیون دلار رسیده است. بیش از ۱/۳ تریلیون دلار افزایش یاد شده در فاصله ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۴؛ بیشتر، از انباشته شدن بهره‌های پرداخت نشده است تا از اعتبارهای تازه. ۱۴۰ کشور نادر دنیا در ۱۹۹۶؛ در مجموع نزدیک به ۲۵۰ میلیارد دلار بدهی فرامرزی داشته‌اند که توانایی دولتهای آنها را برای کنترل فقر به شدت کاسته است. در آمریکای لاتین؛ بحران بدهیها، در دهه ۱۹۸۰ شمار بی‌چیزان را از ۱۳۰ میلیون نفر به ۱۸۰ میلیون نفر افزایش داده است. امروزه، حتا بانکداران نرمش ناپذیر و سرسخت؛ می‌پذیرند که فشارهای برآمده از بدهیهای بسیاری از کشورهای نادر، تحمل ناپذیر است و پیامدهای زیانباری بر گروههای آسیب‌پذیر گذاشته است.» آنچه پذیرفتنی است؛ تنها سرمایه‌داری جهانی عامل ناداری پایدار و گاهی فزاینده نبوده است. ساختار اجتماعی، سیاستهای نادرست و ناکارآمد ملی و حتا رویدادهای طبیعی نیز در آن نقش دارند.^{۲۹}

از نگاه بیشتر مردم، امنیت ملی با امنیت شغلی نیز پیوندی نزدیک دارد. موضوع پیامد جهانی شدن بر اشتغال؛ همراهان و ناسازگاران بسیاری دارد. بیشتر گفتمانها درباره امنیت شغلی بوده است، یعنی این که؛ آیا سرمایه‌داری جهانی می‌تواند برای هر کس که خواهان کار است، کارگماری درست کند. گروهی از کارشناسان، از جمله اندیشمندان با گرایش نولیبرالی، تنگناهای بیکاری را بیشتر برآمده از کنشگران دیگر، مثل فناوری تازه، آموزش و

است؛ مسائل نظامی در برابر بسیاری از مسائل امنیتی کنونی، بویژه خشونت داخلی، کوچ کردن و نابودی محیط زیست، ناتوان است. این هم‌آگاهی در میان هست که با مسائل امنیتی تازه، باید در چارچوب توسعه اقتصادی برخورد شود، زیرا؛ «دشواریهای امنیتی تازه، در برابر راهگشاییهای پیشنهادی ابزارهای امنیتی پیشین، سرسختی نشان می‌دهند.»

یادداشتها:

۱. فرهنگ رجایی، پدیده جهانی شدن؛ وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: آگه، ۱۳۸۰، ص ۲۱
۲. علی عادل عبدالحمید، جهانی شدن و آثار آن بر کشورهای جهان سوم، ترجمه اصغر قریشی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۵۵-۱۵۶.
۳. مارتین آلبرو، جهانی شدن، کشورهای در حال توسعه و ایران-ترجمه محمد رضا سید نورانی، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۵۵-۱۵۶
4. L. Axworthy and S. Taylor, A Ban for All seasons: the landmines Convention and in timplications for Canadian diplomacy. International Journal, 53(2), pp. 189-203
۵. مانوئل کاستلز، عصر اطلاعات، ترجمه احمد علیقلیان، ۳جلد، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰
6. D. Held, Democracy and Global order: from the modern state to cosmopolitan Governance, Polity press, combridge. 1995.
۷. محمد تقی قزلسفلی، جهانی شدن، رویارویی یا همزیستی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۵۵-۱۵۶
۸. رضا داوری اردکانی، جهان و جهانی شدن، نامه فرهنگ، سال دوازدهم-دوره سوم، ۱۳۸۱.
۹. اکبر هاشمی گلپایگانی-جامعه صنعتی و جامعه اطلاعاتی، نامه فرهنگ، شماره ۴۳، ۱۳۸۱.
۱۰. مقصود رنجبر، ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.
۱۱. جیمز دوثرتی و رابرت فالتز گراف، نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: قومس، ۱۳۷۶، ص ۲۴۹.
۱۲. اصغر افتخاری، ناامنی جهانی، بررسی چهره دوم جهانی

کارگماری دوباره کارکنان فزون بر نیاز، در مشاغل تازه، در کار نیست. از این رو؛ دستاورد سیاستهای خصوصی سازی و آزادسازی؛ در بیشتر موارد، بیکاری و از دست دادن شغل بوده است.^{۳۰}

برپایه آنچه که گفته شد؛ این واقعیت آشکار می‌گردد که؛ جهانی شدن، به طور کلی، امنیت خرسندکننده‌یی را در زندگی اجتماعی فراهم نکرده، زیرا، درگریدی برداشت امنیت، از مفهوم تنها نظامی، به انگاشتی که آمیخته‌یی از مسائل اقتصادی، اجتماعی، زیست محیطی،... در کار بوده است. از این رو، با کاهش تهدیدات نظامی خارجی، که با وابستگی دوسویه بازیگران بین المللی ایجاد شده، همواره امنیت ملی کشورهای جهان افزایش نمی‌یابد. دیدیم که؛ وابستگی دوسویه جهانی، گرایش به جنگ را کاهش داده است. اما، همزمان، پیشرفت فناوری؛ تواناییهای نابودکننده جنگ را افزایش داده است. دسترسی جهانی؛ دست اندازیهایی نظامی کشورهای شمال را در جنوب آسان کرده است. بازارهای تسلیحات جهانی، امکانات نابودسازی فراوانی را به وجود آورده اند، که یکی از پیامدهای آن خشونت در بافت احیای قومی و مذهبی را تقویت کرده است. فناوریهای جهانی شدن، امکانات بهتری را برای بازرسیهای زیست محیطی فراهم آورده است. در زمینه سرمایه‌داری نیز، جهانی شدن؛ در افزایش آسایش در کشورهای تازه صنعتی شده، نقش داشته است. اما، به دید کارشناسان، تنها شمار اندکی از کشورها، به جایگاه کشورهای تازه صنعتی شده دست یافته اند. بازسازی اقتصادی در رویارویی با جهانی شدن؛ بیشتر ناداری را افزایش داده است. در این میان، بحران بدهیهای کشورهای جنوب؛ تلاش برای کاهش ناداری را به خطر انداخته و شیوه‌های بازرگانی جهانی امروز، پیامدهای زیانبخشی بر کشورهای فقیر داشته است. همچنین، اگر شرکتها و صنایع جهانی، میلیونها شغل تازه پدید آورده اند، اما «جابه‌جایی شرکتهای جهانی؛ بیکاری و نگرانیهای برای امنیت شغلی به بار آورده اند.» آنچه روشن

23. B. Anderson, *imagined Communities: Reflection on the origin and spread of Nationalism*, Verso: London, 1985, A. 21.
۲۴. حیدرعلی بلوچی، جهانی شدن و بازدارندگی هسته‌یی، مجله سیاست خارجی، سال شانزدهم، پاییز ۱۳۸۱
۲۵. یان آرت شولت، نگاهی موشکافانه بر پدیده جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: انتشارات علمی-فرهنگی، ۱۳۸۲.
۲۶. همان.
۲۷. حسین پور احمدی، جهانی شدن اقتصاد و منطقه‌گرایی اقتصادی و تجاری، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۵۵-۱۵۶، مرداد و شهریور ۱۳۷۹.
۲۸. علی اصغر کاظمی، جهانی شدن، فرهنگ و سیاست، تهران: قومس، ۱۳۸۰.
۲۹. امیر محمد حاجی یوسفی، جهانی شدن اقتصاد، بین‌المللی شدن دولت و همکاری، مجله رهیافتهای سیاسی و بین‌المللی، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۱.
30. M. McGrew, *selected interpretation of Globalization*, west review, 1997.
- شدن، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۸۰، ص ۶۱.
13. Dietrich Fischer, *Nonmilitary aspect of security*, UN institut for Disarmament, 1993.
۱۴. زیگنیو برژینسکی، در جستجوی امنیت ملی، ترجمه ابراهیم خلیلی، تهران: انتشارات سفید، ۱۳۶۸، صص ۱۶۳-۱۶۴.
15. W. Lippmann, *the public philosophy*, Mentor Books, New York, ny. USA, 1956
۱۶. افتخاری، پیشین.
۱۷. همان.
۱۸. توماس هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران، فی، ۱۳۷۹.
۱۹. استوارت کلگ، چارچوبهای قدرت، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.
۲۰. کاستلز
21. B. Buzan, *people, states and fear: An Angenda for international security studies in the post - cold war Ero* (2nd ed) Lynne Rienner publisher, Boulder, Co. USA.
۲۲. جان هابز بوان، آینده دولت، ترجمه معصومه اکبرزاده، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۵۵-۱۵۶

